



معلم بوم‌شناخته

ودگر خواهی زیست محیطی

مطالعات فرهنگی تدریس می‌کنم. هر دوی این دانش‌ها گرایش‌های تخصصی در زمینه مطالعات محیط‌زیست دارند؛ اما تخصصم در این گرایش‌ها نیست. با وجود این، هم در جایگاه شهروند عادی و هم در مقام معلم دانشگاه نیازمند درک و دریافتی از اخلاق و محیط‌زیست هستم. نمی‌شود شهروند امروزی بود و درباره محیط‌زیست حساسیت نداشت. همچنین در کلاس‌های درس ناگزیر با بحث محیط‌زیست سروکار دارم، زیرا بحران محیط‌زیست با تمام موضوعات جامعه، فرهنگ و سیاست عجین شده است. ایجاد «حساسیت زیست محیطی» و «آگاهی زیست محیطی» را از بایسته‌های معرفتی و اخلاقی برای جامعه امروز می‌دانم. بر این اساس، در درس‌ها و کلاس‌هایم تلاش می‌کنم به طور ضمنی یا صریح دانشجویانم را در این زمینه حساس و آگاه کنم. این آگاهی را می‌توان مبارزه‌ای برای جلوگیری از فراموش شدن ابعاد گسترده تخریب زیست‌بوم، بیان جنبه‌های گوناگون این بحران دانست، مانند میزان و شدت تخریب جنگل‌ها، کاهش شدید منابع آب‌های زیرزمینی، بیابان‌زایی و گسترش پرشتاب بیابان‌ها، آزمون رفتن گسترده بافت گیاهی و منسوخ شدن گونه‌های جانوری، شدت و گستردگی خشک شدن دریاها، دریاچه‌ها و تالاب‌ها و توضیح علل سیاسی، فناورانه، صنعتی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی این بحران. اگرچه بحران زیست محیطی مانند روز روشن است، اما از آن آشکارتری توجهی عمیق به این بحران است. این نسیان و بی‌توجهی در همه‌جا از جمله در نظام آموزش عالی و دانشگاه‌ها هست. دانش و آگاهی که از ابعاد و گستردگی بحران زیست محیطی و زیست‌بوم ایران در میان دانشجویان و دانشگاہیان وجود دارد اغلب در حد اطلاع کلی است. ریشه‌ها و علل این بحران، نقش سیاست‌ها و نظام حکمرانی، پیامدهای این بحران، نقش دانش و دانشگاه در این بحران و دیگر جنبه‌های آن به ندرت

دانشگاه بوم‌شناختی نیست و پیوند عمیق و همه‌جانبه با زیست‌بوم ایران ندارد. با در نظر گرفتن وضعیت بحرانی محیط‌زیست ایران، نیاز است که تمام رشته‌ها به ویژه علوم انسانی بر پایه آموزش‌های زیست محیطی طراحی شوند. دانشجویان هم در جایگاه شهروند و هم در جایگاه نیروی انسانی که در آینده در نظام حکمرانی کشور سهیم می‌شوند، نیازمند درگیر و دغدغه‌مند شدن زیست محیطی هستند. یکی از بایسته‌ها در این زمینه توجه به گسترش و ارتقا و آموزش اخلاق زیست محیطی است. ممکن است بگوییم بحران زیست محیطی محصول سیاست‌گذاری و نظام حکمرانی، جهانی شدن سرمایه‌داری مصرفی و فناوری است؛ و فعالیت‌های فردی و بحث‌های اخلاقی نمی‌توانند از پس این بحران برآیند. این نکته درست است و برای رویارویی همه‌جانبه و مؤثر باید سیاست‌گذاری زیست محیطی انجام شود؛ اما نمی‌توان سهم عاملیت و فرد در این زمینه را نادیده انگاشت. همیشه جایی هر چند ناچیز برای بازیگری و نقش‌آفرینی افراد وجود دارد. اگر میلیون‌ها دانش‌آموخته و دانشجوی کشور با بینش زیست محیطی پرورش یابند، می‌توانند کمی بحرانی شدن وضعیت محیط‌زیست را بکاهند. از این دیدگاه است که نمی‌توان افراد را در برابر این وضعیت کاملاً ناتوان و بدون نقش و مسئولیت دانست. این نقش و مسئولیت به ویژه برای دانشگاہیان در جایگاه نیروی انسانی مؤثر و توانمند جامعه قابل توجه است. دانشگاہیان هم به عنوان شهروند و هم در مقام نیروی فکری جامعه می‌توانند در بهبود بخشیدن به شرایط زیست محیطی کشور فعالانه مشارکت کنند. همین موضوع مرا بر آن داشت تا درباره حساسیت‌ها و آگاهی‌های زیست محیطی‌ام در زمینه حرفه معلمی‌ام در دانشگاه تأمل کنم و این جستار را بنویسم.

حدود سی سال است معلم هستم و در دو حوزه انسان‌شناسی فرهنگی و اجتماعی و

یکی از ابرچالش‌ها یا ابربحران‌های ایران، بحران محیط‌زیست است. این را تقریباً بدون شواهد و استدلال تجربی می‌توان پذیرفت. خشک شدن تالاب‌ها، آلودگی هوا، خشکسالی‌های پی‌پی‌پی، تخریب جنگل‌ها، گسترش بیابان‌ها، فرسایش خاک، کاهش شدید منابع آب‌های زیرزمینی، از بین رفتن گونه‌های گیاهی و جانوری و تغییرات اقلیمی چیزهایی نیست که برای اثبات آن‌ها نیازمند دلیل و شاهد باشیم. رسانه‌ها و مطبوعات سال‌هاست که روزانه گزارش‌های تخریب محیط‌زیست ایران را می‌دهند. جامعه امروز ایران بر شاخه نشسته و بُن می‌برد. شیوه صنعتی شدن ایران، سیطره مصرف‌گرایی افراطی و کم‌توانی نظام قانونی و حقوقی در مدیریت محیط‌زیست و جلوگیری از تجاوز و تخریب منابع طبیعی و زیست‌بوم، زمینه غارت و تخریب گسترده آب، خاک، هوا، جنگل‌ها، کوه‌ها و گیاهان و جانوران کشور را فراهم کرده است.

اکنون پرسش این است که برای رویارویی با این بحران نظام حکمرانی و جامعه ایران چه سیاست مؤثر و فراگیری انجام داده است؟ سیاستی که حداقل از تداوم و گسترش این بحران جلوگیری کند. کم‌وبیش می‌شود گفت هیچ، تداوم و گسترش و تشدید این بحران گواهی است بر نداشتن یا شکست خوردن هرگونه سیاست. بخشی از این شکست و سردرگمی را می‌توان در نظام آموزش عالی و نهاد دانشگاه دید. در برنامه درسی رشته‌های علوم انسانی مباحث زیست محیطی جایگاه جدی و فراگیری ندارد و این برنامه‌ها بر اساس حساسیت و آگاهی زیست محیطی طراحی نشده‌اند. در حال حاضر، نظام آموزش عالی ایران به صورت منفرد و مستقل دروس و رشته‌های مطالعات محیط‌زیستی را ارائه می‌کند و پژوهش زیست محیطی نیز انجام می‌شود، اما آموزش فراگیر حساسیت‌ها و آگاهی‌های بوم‌شناختی در رشته‌ها رایج نیست. دانشگاه ایرانی هنوز

کاری که مدرسان دانشگاه می‌توانند و بایسته است انجام دهند گنجاندن مباحث، حساسیت‌ها و آموزش‌های زیست محیطی در لابه‌لای دروس و برنامه درسی‌شان است



در فضای عمومی دانشگاه به شیوه‌ای مستمر، مؤثر و فراگیر مطرح و پیگیری می‌شود. اگرچه در این زمینه متخصصان مطالعات محیط‌زیست در رشته‌های گوناگون اطلاعات، دانش و دیدگاه‌های ارزشمندی تولید و منتشر کرده‌اند، اما این دانش در دانشگاه‌ها و برنامه‌های درسی به شیوه‌ای اثرگذار و فراگیر عرضه و آموزش داده نمی‌شود. در چنین موقعیتی گزینه‌ای که برای ایجاد حساسیت و آگاهی زیست‌محیطی وجود دارد، مدرسان دانشگاه هستند؛ مدرسانی که احساس مسئولیت اجتماعی در برابر محیط‌زیست می‌کنند و علاقه و آمادگی دارند از فضای کلاس درس، برنامه درسی و محیط آموزشی و پژوهشی دانشگاه برای ایفای این مسئولیت بهره‌برداری کنند. با شناخت و تجربه‌ای که از فضای دانشگاهی ایران دارم، این گروه از هیئت‌علمی‌ها اگرچه پرشمار نیستند، اما فعالانه کلاس‌های درس را درگیر علایق زیست‌محیطی می‌کنند. این گروه را معلمان بوم‌شناختی یا زیست‌محیطی می‌نامم. «معلم زیست‌محیطی»، معلمی است که از محیط‌زیست مراقبت می‌کند و دانشجویان و دانش را در مسیر بهبود و ارتقای محیط‌زیست می‌خواهد.

کاری که مدرسان دانشگاه می‌توانند و بایسته است انجام دهند گنجانیدن مباحث، حساسیت‌ها و آموزش‌های زیست‌محیطی در لابه‌لای دروس و برنامه درسی‌شان است. ایجاد حساسیت و آگاهی زیست‌محیطی می‌تواند بخشی از برنامه درسی پنهان دانشگاه‌ها و رشته‌ها و دروس باشد. تا زمانی که نظام آموزش عالی تلاش فراگیر، اثربخش و نظام‌مند برای پرورش شهروند زیست‌محیطی ندارد، تنها امید موجود، تلاش شخصی مدرسان برای گسترش دغدغه‌مندی زیست‌محیطی است. ایده معلم زیست‌محیطی ناظر به همین دیدگاه است. هرکدام از مدرسان دانشگاه که دغدغه زیست‌محیطی دارند برپایه رشته دانشگاهی و علایقشان از راهبردها و مفاهیم و دیدگاه ویژه‌ای برای آموزش زیست‌محیطی بهره می‌برند. رویکردم در این زمینه، برپایه دگرخواهی زیست‌محیطی و یکپارچگی است، یکپارچگی انسان و طبیعت. زمینه‌ساز شناختی و عاطفی و اخلاقی معلم بوم‌شناختی، اخلاق دگرخواهی است. توضیح دقیق همه جوانب این رویکرد نیازمند مباحث و مطالعات مستقلی است که در این جُستار و گفتار نمی‌گنجد. در اینجا تنها شماری از نکات کلیدی آن را بیان می‌کنم.

یادگیری دگرخواهانه

تدریس دانشگاهی به‌ویژه در رشته‌ها و دانش‌های انسانی و اجتماعی گریزناپذیر بر بنیان و جهت‌گیری فکری، ارزشی و اخلاقی ویژه‌ای استوار است. معلمی کردن و تدریس در دانشگاه نیازمند «یادگیری دانش» و «یادگیری زندگی» است. در علوم انسانی این دو درهم تنیده‌اند. از این‌روست که تدریس دانشگاهی

نیازمند بنیان‌ها و

«جهت‌گیری‌های معرفتی»

و هم‌هنگام «جهت‌گیری‌های

اخلاقی» است. یکی از این بنیان‌ها

برای علوم انسانی و اجتماعی، دگرخواهی

است. دگرخواهی برای این علوم فراتر از مفهوم

نظری است و هسته اخلاقی این علوم را شکل

می‌دهد. معیار اثربخشی آموزش در این علوم،

میزان دگرخواهی است که معلم در منش، بینش

و روش خود آن را تحقق می‌بخشد. با این نگاه،

دگرخواهی را در رویکرد آموزشی و تدریس دنبال

می‌کنم. این نگاه پاره‌ای از رویکردم به آموزش

و یادگیری است. همچنین یادگیری یکپارچه

رویکردی است که در فعالیت‌های آموزشی

دنبال می‌کنم. منظورم از یکپارچگی

در اینجا تلاش برای پُل‌زدن،

تلفیق کردن، کاستن تقابل‌ها،

فاصله‌ها و ایجاد انسجام

میان همه مؤلفه‌های

یادگیری است. این

پُل‌زدن و تلفیق کردن به‌ویژه شامل پرکردن شکاف میان رشته‌ها، دانش‌ها، فرهنگ و طبیعت، امر طبیعی و امر فرهنگی و سنت و مدرنیته است. باورم این است که معلم زیست‌محیطی کسی است که در فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی‌اش تلاش می‌کند دانشجویان بوم‌شناختی و حساس به محیط‌زیست پرورش دهد. یکی از بایسته‌های این کار داشتن رویکرد یکپارچه به دانش و دانشگاه است.

اجازه می‌دهد که انسان‌ها خود را محق بدانند همه چیز را تملک و تصاحب کنند و از همه موجودیت‌های هستی بهره‌کشانه برای تحقق رویاهایشان استفاده کنند. این شیوه تفکر خودخواهانه را بدون در نظر گرفتن این نکته در پیش می‌گیریم که من نوعی، فقط به اندازه یک انسان، بخشی از طبیعت و عالم هستم و بایسته و ضروری است که رابطه من با طبیعت و دیگر انسان‌ها، متواضعانه و برپایه انصاف و عدالت زیست محیطی باشد. در رویارویی با این فرهنگ خودخواهی است که نیازمند گسترش و ترویج فرهنگ دگرخواهی می‌شویم.

دگرخواهی زیست محیطی

بینش و کنش دگرخواهانه، بینش و کنشی است که انسان‌ها آگاهانه و عامدانه تلاش می‌کنند در نسبت با «دیگری» های انسانی و طبیعی با نگاهی اخلاقی، مراقبتی و منصفانه رفتار و عمل کنند. دگرخواهی فقط به معنای دوست داشتن «دیگری» های انسانی نیست. دگرخواهی به معنای بینش و تفکری مراقبتی و دوستانه نسبت به طبیعت، تکنوزی، جامعه، فرهنگ و اقتصاد و سیاست است. در این بینش، پرهیز از غیرسازی و خودخواهی اهمیت کلیدی دارد. دگرخواهی به معنای سنتی نیکوکاری و انجام کار خیر نیست. امروزه این مفهوم معنایی فراتر از این‌ها دارد. در اینجا هدف از دگرخواهی، رسیدن به چیزی یا تصرف و تملک چیزی نیست، بلکه دگرخواهی فی‌نفسه ارزش ذاتی دارد، همانطور که محبت ارزش ذاتی دارد. ارزش ذاتی یعنی انسان شدن، زیست پذیر کردن حیات و حس رضایت و شادی، بدون دگرخواهی، ناممکن است. به تعبیری که امروزه در «محیط‌زیست‌گرایی ژرف» از آن نام می‌برند، آن نوع محیط‌زیست‌گرایی که بخواهد برای چیزی غیر از طبیعت از آن مراقبت کند، سطحی است. برای این نوع از دگرخواهی که امروزه در جهان مطرح می‌شود، ما نیازمند این هستیم که کیفیت زندگی (نه استانداردهای زندگی) را ارتقا دهیم. زندگی با «دیگری» در صورتی امکان دارد که داشتن رابطه منصفانه و عادلانه و مراقبت از «دیگری» دارای ارزش فی‌نفسه باشد، زیرا انسان بودگی یعنی همین. بیرون از این نگاه، انحراف از انسان بودن است. دگرخواهی برای پاداش‌های اخروی یا برای ارزش‌های ابزاری نیست، بلکه دگرخواهی مفهومی است برای آگاهی جدید مبتنی بر پیوند میان انسان و طبیعت، اینکه طبیعت را غیر، بیگانه یا دیگری نبینیم و ندانیم و پیوندی متوازن، منصفانه و پایدار میان انسان و طبیعت شکل گیرد. توازن و انصاف در اینجا به معنای حق حیات پایدار برای همه موجودات هستی قائل شدن است.

اگر توازن میان انسان و طبیعت بر هم بخورد، سلامت انسان هم ناممکن است. پس سلامت انسان به لحاظ هستی‌شناختی به سلامت طبیعت گره خورده است. حال که بحران کرونا

و انسانی در جهان معاصر و مدرن رخ داده است. بنیان فرهنگی بحران زیست محیطی، دوگانگی انسان و طبیعت در جهان معاصر است. در جهان جدید دچار پارگی و دوگانگی شده‌ایم. دوگانگی سنت و مدرنیته، غرب و شرق، خودی و غیرخودی و انسان و طبیعت. طبیعت در این دوگانگی‌ها به «غیر» یا «دیگری» تبدیل شده است. رویکرد دگرخواهی، نقد دوگانه‌پنداری‌ها در جهان جدید است. یعنی دوگانگی و دگربودگی محیط‌زیست که در خودآگاه و ناخودآگاه ما شکل گرفته، در برنامه‌های توسعه و در ایدئولوژی‌ها و نظام‌های سیاسی نفوذ کرده و در آگاهی و زبان ما به وجود آمده است. یکی از ریشه‌ها و درعین‌حال پیامدهای این دیکری‌شدن، افزایش «فرهنگ خودخواهی» است. فرهنگ خودخواهی موقعیت معنایی و فضای ذهنی در جامعه انسانی است که خودخواهی در آن امری بهنجار و ارزش شده است. همین امر

اگر همه دانش‌ها فرصت، توانایی و مشروعیت لازم برای مشارکت فعال و مؤثر در برنامه‌های توسعه و زندگی اجتماعی را داشتند، بحران زیست محیطی نداشتیم

در این نگاه، معلم می‌کوشد از گسست‌ها پرهیز کرده و فاصله‌ها را کم کند، فاصله میان رشته‌ها، دانش‌ها، انسان و جهان، سنت و مدرنیته، فرهنگ و طبیعت، غرب و شرق، جهانی و محلی، ملی و بومی، مادی و معنوی، نظر و عمل، دوگانه جنسیتی زن و مرد، دینی و غیردینی و هر شکل دوگانگی و تقابل دیگر. یکی از تمهیداتم برای کاستن این فاصله‌ها و دوری از گسست‌ها، دگرخواهی است. اخلاق و رویکرد دگرخواهانه کمک می‌کند تا در نظر و عمل یکپارچگی را دنبال کنم. می‌کوشم مسئله محیط‌زیست را برپایه این یکپارچگی و اخلاق دگرخواهانه در همه درس‌ها و کلاس‌هایم ترویج نموده و تدریس کنم. این نگاه مبتنی بر مسئله گسستی است که میان امر طبیعی و امر اجتماعی



ظاهر شده است، انسان متوجه این واقعیت می‌شود و دیگر نیازی نیست که فیلسوفان و محققان به ما بگویند که ای انسان، توازن رابطه خود با طبیعت را حفظ کن. توازن به این معناست که گیاهان و پرندگان هم حق حیات داشته باشند. در اینجاست که ما مفهوم دگرخواهی را به معنای جدیدی می‌فهمیم، نه به معنای ایثار و بخشش. خودتحقق بخشی انسان و انسان شدن انسان، در گرو فهم «دیگری» ای است که با ما متفاوت است. هرچا که تفاوت جاری است، «دیگری» هم حضور دارد. پل‌هایی که ما در دنیای مدرن بین خود و «دیگری» ویران کرده‌ایم، باید دوباره ایجاد شود، در غیر این صورت ما نمی‌توانیم کاری انجام دهیم.

همچنین لازمه دگرخواهی اخلاق مراقبت است، اخلاقی که در آن درک ما از آب، خاک، گیاهان، جانوران و طبیعت «دیگرستیزانه» نباشد و آن را هستی متمایزی از خود ندانیم و برای مراقبت از سلامت و پایداری آن همان گونه تلاش کنیم که برای سلامت خودمان می‌کوشیم. لازمه این کار داشتن بینشی مادرانه از هستی و جهان است. فرهنگ مسلط سودجویانه، مصرف‌گرایانه و بهره‌کشانه هر فرد لازم است؛ همان‌طور که از سلامت خود مراقبت می‌کند، از سلامت طبیعت هم مراقبت کند. یعنی با مصرف بی‌رویه آن، به حریم جان هستی و جان خود که بخشی از هستی است، تجاوز نکند. اقتصاد نفتی، سرمایه‌داری دولتی، دولت رانتی و شبه‌صنعتی شدن موجب پدید آمدن اقتصاد و فرهنگ جدیدی شد که پل میان انسان و طبیعت را برهم زد. به بیان آرنه نیس، ما نیازمند رسیدن به درک بی‌واسطه جهان هستیم. واسطه‌های صنعتی، تکنولوژیک، مصرفی و بازاری باعث شده‌اند که رابطه ما با طبیعت و درک ما از کیهان مخدوش شود. ما دانما در این جهان، احساس بی‌خوشنتی و بیگانگی می‌کنیم. بخش بزرگی از نارضایتی‌ها و اختلال‌های روحی و روانی ما ناشی از این فاصله و گسستی است که بین ما و جهان به وجود آمده است. به همین دلیل لازم است در سبک زندگی، شیوه مصرف و ربانی که به کار می‌بریم بازاندیشی کرده و تغییر ایجاد کنیم.

اتفاقاتی که در دوران کرونا رخ داد، واقعیت‌های بسیاری را آشکار کرد. یکی از این واقعیت‌ها، تولید و مصرف غیرضروری است. به دلیل قرنطینه و تعطیل و تعلیق شدن بسیاری فعالیت‌ها، تولید نیز در برخی زمینه‌ها محدود شده است. کاهش تولیدات نیز لطمه‌ای به زندگی و بقای انسان نزده است. رسانه‌ها گزارش دادند که تولیدات شیرینی به طور میانگین در برخی از شهرهای ایران تا ۷۰ درصد کاهش پیدا کرده است. این کاهش نه تنها تأثیر منفی بر سلامت مردم نگذاشته بلکه برای سلامتی مردم بهتر است. بنابراین، ما نیازی به تولید این میزان از شیرینی نداشته‌ایم. در بسیاری از حوزه‌ها،

بخش قابل توجهی از تولیدات کالا بر مبنای نیازهای بقای بشر نیست. بخشی از بازار برای رفع نیازهای واقعی مردم است و بخش دیگر آن برای انباشت سرمایه است. بازار نیز برای حفظ و گسترش تولیدات خود بر مصرف‌انبوه، افراطی، غیرضروری و متظاهرانه و کاذب مردم دامن می‌زند. پیامد این وضعیت شکل‌گیری و مسلط شدن الگوهای فرهنگی است که مصرف افراطی و غیرضروری را امری اجتناب‌ناپذیر و حقوق‌بدیهی و مسلم افراد می‌داند. این درک از حقوق، با منابع و ظرفیت‌های طبیعی جهان سازگار نیست. بسیاری از پیش‌فرض‌های ما درباره رشد اقتصادی و توسعه نیازمند بازاندیشی دگرخواهانه‌اند. با توجه به رشد تصاعدی جمعیت جهان، ضروری است که محدودیت منابع زیست‌کره را در نظر بگیریم. با این سرعت که در جهت انباشت سرمایه پیش می‌رویم، دچار بحران خواهیم شد.

دگرخواهی: ممکن یا محال؟

آیا معلم بوم‌شناختی و دگرخواه ممکن است؟ اگر واقع‌بینانه موقعیت کنونی دانشگاه در ایران را در نظر بگیریم، آشکارا چنین سلوکی را نمی‌توان برای همه مدرسان دانشگاهی ممکن دانست. حتی دقیق‌تر بگویم، شمار اندکی از مدرسان حتی آن‌ها که دغدغه‌های زیست‌محیطی دارند می‌توانند معلم بوم‌شناختی باشند. این نکته درباره تجربه من نیز صدق می‌کند. چالش‌ها و موقعیت ساختاری دانشگاه هنوز خود را درگیر محیط‌زیست نکرده است. فرهنگ سازمانی دانشگاه و فرهنگ رشته‌ای هنوز برای رویارویی با مسئله‌های جامعه ایرانی از جمله مسئله محیط‌زیست شکل نگرفته‌اند. انتظارات بروکراتیکی که از هیئت‌علمی‌ها وجود دارد مبتنی بر تعامل و درگیری جدی آن‌ها با جامعه نیست. روی دیگر سکه، دانشجویان هستند. موقعیت ساختاری جامعه ایران و تعریفی که از دانشگاه در آن شکل گرفته است، اجازه و امکان شوق یادگیری و مشارکت فعال و خلاق به دانشجویان در فرایند یادگیری را نمی‌دهد. چنین فضای دانشجویی، شکل‌گیری علاقه و انگیزه در دانشجویان در هر زمینه‌ای از جمله محیط‌زیست را بسیار دشوار کرده است. با وجود این، ناگزیریم دانشگاه را دعوت و مهیا کنیم برای اندیشیدن و تأمل جدی در زمینه آموزش و پژوهش زیست‌محیطی. این سخن به معنای این نیست که تمامی عملکرد نهاد دانشگاه را محدود به مسئله محیط‌زیست کنیم. نهاد دانشگاه جایگاه عقل و خرد جامعه را دارد. این جایگاه ایجاب می‌کند دانشگاه دوران‌اندیشانه و مستقل، چشم‌اندازها و مسئله‌های تاریخی و تمدنی کل بشریت، جامعه انسانی و دانش را هم در نظر بگیرد. اما مسئله محیط‌زیست در جهان ما هم مسئله امروز ماست و هم آینده تمدنی بشر را تهدید می‌کند.

تلاش در این جستار این بود که چشم‌اندازی

نظری برای چنین بازاندیشی و تأملی را ارائه کنم. تنها انتظار واقع‌بینانه‌ای که در موقعیت فعلی می‌توان داشت این است که صرفاً افراد (و نه سیستم دانشگاهی) مستعد و علاقه‌مند تلاش کنند در برنامه درسی و فعالیت‌های دانشگاهی شان رویکرد بوم‌شناختی دگرخواهانه را دنبال کنند و برای ایجاد حساسیت و آگاهی زیست‌محیطی بکوشند. هر قدر چالش‌های ساختاری و وضعیت نظام دانشگاهی کنونی مانع گسترش آموزه‌های اخلاق زیست‌محیطی باشند، ما نمی‌توانیم این نهاد را در رویارویی با بحران محیط‌زیست کنار بگذاریم. در موقعیت فعلی همچنان مسئله و بحران محیط‌زیست را جدی نگرفته‌ایم و همچنین به رویکردهای مهندسی و فنی دلبسته‌ایم. برای رویارویی دگرخواهانه با محیط‌زیست نیازمندیم که فقط به دنبال راه‌حل‌های فنی نباشیم، بلکه بایسته است که گفت‌وگو کنیم و دانش و بینش دگرخواهانه را گسترش دهیم. این گفت‌وگوی جمعی را نهادهای مدنی، دانشگاهیان و کسانی انجام می‌دهند که حساسیت‌های زیست‌محیطی برعهده دارند. تکیه افراطی بر توان فناوری‌ها و راه‌حل‌های فنی برای رویارویی با بحران زیست‌محیطی عامل بازدارنده‌ای در شناخت قدرت دانش و آگاهی و گفت‌وگوست.

آخرین نکته اینکه چشم‌اندازی که مطرح کردم مستلزم توسعه اندیشه و بینش میان‌فرارشته‌ای در آموزش عالی است. دگرخواهی از زاویه‌ای که می‌بینم نام دیگری برای مسئولیت اجتماعی دانشگاه است و رویکرد رشته‌ای مجال لازم برای دگرخواهی و دگرخواهی زیست‌محیطی را فراهم می‌سازد. محیط‌زیست مسئله‌ای فراگیر و چندساحتی است. این مسئله با رویکرد رشته‌ای و تخصصی علوم جنگل‌داری یا منابع طبیعی، مدیریت منابع طبیعی، مهندسی آب و امثال این‌ها نمی‌تواند نگاه جامع و یکپارچه به محیط‌زیست ارائه کند. بخشی از بحران زیست‌محیطی در نگاه‌های رشته‌ای ریشه دارد. نگاه‌های صرف اقتصادی، تکنولوژیک و فنی به زندگی و محیط‌زیست، مانع از یکپارچه‌شدن امر طبیعی و امر اجتماعی و فرهنگی می‌شود. اگر همه دانش‌ها فرصت، توانایی و مشروعیت لازم برای مشارکت فعال و مؤثر در برنامه‌های توسعه و زندگی اجتماعی را داشتند، بحران زیست‌محیطی نداشتیم یا در مقیاس امروزی گسترده و ویرانگر نبود. شرط دست‌یافتن به رویکردی میان‌فرارشته‌ای این است که دغدغه و دگرخواهی محیط‌زیستی در کانون آموزش و پژوهش دانشگاهی قرار گیرد. در این صورت، دانش‌ها و دانشگاهیان لاجرم برای رسیدن به فهم کل‌نگر و جامع‌نیازمند گفت‌وگوی با یکدیگر و بیرون‌آمدن از جزیره‌ها و قلعه‌های رشته‌ای می‌شوند.



اتفاقاتی که در دوران کرونا رخ داد، واقعیت‌های بسیاری را آشکار کرد. یکی از این واقعیت‌ها، تولید و مصرف غیرضروری است. به دلیل قرنطینه و تعطیل و تعلیق شدن بسیاری فعالیت‌ها، تولید نیز در برخی زمینه‌ها محدود شده است.

